

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیا
وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعینا حتی تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طویلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي
جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علیّ بن الحسين وعلی
أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا
والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى يوم
القیامة.

دوشنبه ۹۵/۷/۲۶ (جلسه ۱۲۵)

کلام در ماده ی امر بود که مرحوم آخوند ره فرمود ماده ی امر در جهات اربعه بحث می کنیم. جهت
اولی معنای کلمه امر بود. جهت ثانیه این که علو یا استعلاء یا هر دو یا احدهما معتبر است یا نه؟
جهت ثالثه این که ماده ی امر آیا ظهور در وجوب دارد یا نه و معنای وجوب چیست؟ که اینها قبل از
محرم تمام شد. جهت رابعه که در آن بیشتر مباحث اعتقادی ان شاء الله مطرح می شود این است که
آخوند می فرماید این طلبی که گفتیم معنای ماده ی امر است ، طلب حقیقی نیست، طلب انشائی
است. سه نکته است: امر، طلب حقیقی، طلب انشائی، اراده انشائی، اراده حقیقی.

مرحوم آخوند می فرماید معنای ماده ی امر طلب انشائی است و طلب انشائی به حمل شایع طلب نیست، مفهوم طلب است. طلب حقیقی عین اراده است همانطور که طلب دو قسم دارد، طلب حقیقی، طلب انشائی، اراده هم دو قسم دارد، اراده حقیقی و اراده انشائی. طلب انشائی عین اراده ی انشائیه است و طلب حقیقی عین اراده ی حقیقیه است. می فرماید از این توضیح که دادیم معلوم می شود که بعضی مثل محقق خوانساری ره یا مثل مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب هدایة المسترشدين که فرمودند طلب غیر از اراده هست، اشتباهش روشن شد. چطور؟ چون وجه این که ایشان تخیل کردند طلب غیر از اراده هست به خاطر این است که طلب، منصرف است به طلب انشائی، اراده منصرف است به اراده ی حقیقی، اینها طلب انشائی را با اراده ی حقیقی سنجیده اند و معلوم است که اراده ی حقیقی غیر طلب انشائی است. بعد هم شاهد آوردند گفتند دلیل بر این که طلب غیر از اراده است و معنای ماده ی امر اراده نیست، این است که در مواردی امر هست، طلب هست ولی اراده نیست مثل اوامر امتحانی که مولی طلب می کند و امر هم کرده ولی اراده نیست. پس طلب انشائی را که منصرف الیه کلمه ی طلب است با اراده ی حقیقی که منصرف الیه لفظ اراده است با هم سنجیده اند و بعد هم استشهاد کرده اند. آخوند ره می فرماید وجه این توهم روشن شد چون این که شما می گوئید در موارد اوامر امتحانی طلب هست ولی اراده نیست، کدام طلب هست؟ طلب انشائی هست؟ یا طلب حقیقی هست؟ اراده نیست. کدام اراده نیست؟ اراده ی حقیقی یا انشائی نیست؟ قطعاً در موارد اوامر امتحانی همانطور که اراده نیست حقیقتاً، طلب هم حقیقتاً نیست. آنی که هست طلب انشائی است و اراده ی انشائی هم هست. چرا این توهم واقع شده به خاطر این که طلب که می گویند ظهور انصرافی دارد در طلب انشائی. اراده که می گویند، ظهور انصرافی دارد در اراده حقیقی. وقتی می خواهند مقایسه کنند طلب انشائی را مقایسه می کنند با اراده ی حقیقی. خوب هیچ کس نیامده بگوید طلب انشائی عین اراده ی حقیقیه است. هیچ کس نیامده بگوید معنای ماده ی امر طلب حقیقی است.

اگر این طور که آخوند می فرماید ما مشی کنیم که معنای ماده ی امر طلب انشائی است و لفظ طلب منصرف است به طلب انشائی و لفظ اراده منصرف است به اراده ی حقیقی، ما که می گوئیم معنای ماده ی امر طلب است و عین اراده است یعنی طلب انشائی با اراده انشائی. لذا می فرماید اراده با طلب متحدان مفهومان، مصداقا و خارجا. منتها طلب انشائی با اراده انشائی و طلب حقیقی با اراده ی حقیقی. بله معنای ماده ی امر طلب حقیقی نیست و الشاهد علی ذلک این که مواردی یقینا امر هست ولی طلب نیست. اراده نیست. مثل اوامر امتحانی. اگر اینها به این نکته متوجه می شدند نزاع مرتفع می شد. پس اینهایی که گفتند اراده با طلب تغایر دارد، این نزاع، نزاع لفظی است چون محل نزاع گم شده. این ما حصل فرمایش آخوند ره در این بحث.

ما ان شاء الله باید در دو مقام بحث کنیم.

مقام اول این است که طلب، چیست؟ اراده چیست؟ اراده ی انشائی چیست؟ طلب انشائی چیست؟ آیا اینها تغایر دارند؟ اتحاد دارند؟

مقام دوم هم در مسئله ی جبر و اختیار و تفویض و عقاب و اینها.

قبل از آن که ببینیم طلب معنایش با اراده تغایر دارد یا نه؟ باید ببینیم حقیقت اراده چیست؟

اراده دو معنا برایش ذکر شده: یک معنا، معنایی است که فلاسفه کرده اند. یک معنا، معنایی است که متکلمین کرده اند. بنابر مسلک فلاسفه، اراده را صفت ذات گرفته اند مثل علم و قدرت خداوند سبحان و اراده ی خداوند سبحان قدیم است. متکلمین اراده را صفت فعل گرفتند و حادث است. خداوند سبحان، کان و لم یُرد، ثم اراد.

اینهایی که اراده را صفت ذات گرفتند، اراده را چه معنا کرده اند؟ گفته اند اراده، علم خداوند سبحان به صلاح فعل است.

مرحوم آقای ایروانی ره شاید بقیه هم، (قطعاً همینطور است) گفتند مطلق علم به صلاح فعل، اراده نیست، علم به صلاح فعل، به شرط این که مانع از تاثیر نباشد. و این اراده صفت ذات است. و این اراده ای که صفت ذات است دیگر نمی تواند مقدمات داشته باشد. اگر کسی اراده را معنا کند، تصور فعل، تصدیق به فائده، شوق الی الفعل، شوق مؤکد می شود، محرک عضلات عبد می شود، اینها معنا ندارد در اراده ای که صفت ذات است بگوییم این اراده متوقف بر این مقدمات است.

اگر کسی بگوید اراده صفت ذات است و متوقف بر این مقدمات هم هست و این مقدمات هم خودش صفت ذات است. خداوند سبحان تصور می کند، تصدیق می کند و ...

خوب وقتی گفتیم اراده علم به صلاح عبد است، اصلاً معنا دارد که بگوییم خداوند سبحان رتبه اول تصور می کند، بعد علم پیدا می کند؟! چون علم خداوند سبحان با وجود خداوند سبحان حتی تغایر رتبی ندارد. مثل علت و معلول نیست که بگوییم وجودش علت علمش است. نه این غلط است. وجودش عین علمش است. اصلاً تغایر رتبی ندارد. لذا نمی دانم چطور مرحوم آخوند و دیگرانی که اراده را صفت ذات گرفتند باز متوقف بر این مقدمات کردند.

علم خداوند سبحان به صلاح عبد علت فعل است مگر جائی مانع وجود داشته باشد لذا می گویند که خداوند سبحان همانطور که خودش قدیم زمانی است، فعلش و مخلوقش هم قدیم زمانی است. منتها مخلوقات دو قسم اند. یک مخلوقاتی هست که مانع وجود دارد. یک مخلوقاتی هست که مانع وجود ندارد. مثلاً در یک ساختمانی می خواهند سقف بگذارند، خداوند سبحان بفرماید من الآن می خواهم سقف بگذارم، می گویند این مانع وجود دارد، باید دیوارش را بچینی. لذا عالم ماده حادث است چون مثل سقف است. مانع وجود دارد. عالم مجردات نه، مثل آجری که می خواهد روی زمین بگذارد.

صلاح هست موجود می شود. مجرد علم به صلاح عبد نیست. علم به صلاح عبدی که مانع نباشد. هر وقت مانع باشد، این اراده نیست. اراده، علم خاص است. این مسلک فلاسفه.

مسلک متکلمین این است که اراده، مشیت الهی است. اختیار خداوند سبحان است. قدیم نیست. غیر از علم هم هست. خداوند سبحان یک موجودی را دوست ندارد، خلق کند ولو همه چیز موجود است، ولی نمی خواهد خلق کند، می خواهد ده روز دیگر خلق کند. اختیار با خودش است. این مسلک متکلمین.

خوب بنابر مسلک فلاسفه که اراده، علم به صلاح عبد است و مانع وجود نداشته باشد، بخواهد واضح بشود، عرض ما این است که اصلاً طبق معنایی که شما کردید مانع معنا ندارد. چرا؟ چون مانع چیست؟ آیا آن مانع خودش مخلوق الهی هست یا مخلوق الهی نیست؟ اگر مخلوق الهی هست، یا صلاح هست که آن را بر طرف کند یا صلاح نیست که آن را بر طرف کند. اگر صلاح هست که بر طرف کند چرا بر طرف نمی کند؟ شما که می گوئید علم به صلاح فعل، بدون مانع، علت تامه است برای خداوند سبحان. خوب چرا این مانع را با این که صلاح هم هست بر طرف نمی کند؟ اگر بگوئید صلاح نیست، خوب خود عدم صلاح هم امر تکوینی است. مصالح امر تکوینی است. آن عدم صلاح را چرا از بین نمی برد. مثلاً می گویند الآن مصلحت نیست ایشان ماست بخورد چون سرما خورده. آیا صلاح هست که سرماخوردگی را از بین ببرد یا نه؟ خوب از بین ببرد. اگر صلاح نیست، آن چیست؟ آن باز یک امر تکوینی است. چرا آن را از بین نمی برد؟

اگر بگوئید اصلاً صلاح ربطی به مانع ندارد. الآن صلاح نیست. لذا چون صلاح نیست، اراده نمی کند. می گوئیم خوب در مجردات هم همینطور است. الآن صلاح نیست لذا اراده نمی کند.

می گوید یعنی چه صلاح نیست؟ می گوئیم آنجا یعنی چه صلاح نیست. به همان دلیل که آنجا یعنی چه اینجا هم همینطور.

پس علم به صلاح عبد مع عدم وجود مانع، نقل کلام در مانع می کنیم. این مانع قطعا یک امر تکوینی است. این امر تکوینی آیا خداوند سبحان صلاح می بیند که بر طرف کند یا صلاح نمی بیند؟ مانع هست یا مانع نیست؟ اگر مانع نیست چرا بر طرف نمی کند؟ اگر می گوئید مانع نیست ولی صلاح نیست بر طرف کند، می گوئیم در ابتدای امر هم مانع نیست ولی صلاح نیست خداوند سبحان خلق کند.

می گوید یعنی چه؟ مگر بخیل است؟ می گوئیم مگر آنجا بخیل است؟ هر چه آنجا می گوئید.

اگر بگوئید آن مانع، صلاح هست بر طرف شود ولی یک مانعی از بر طرف شدنش هست. خوب باز نقل کلام در آن می کنیم که برای چه آن مانعی که مانع از بر طرف شدن این مانع است، یا صلاح هست یا نیست. شما نمی توانید این تسلسل را حل کنید مگر یکی از این دو راه را بروید: یا این که بگوئید خداوند سبحان ممکن است هیچ مانعی هم نباشد ولی صلاح نیست که فعلا خلق کند. یا نه صلاح هم هست به میل خودش خلق نمی کند. یا نه یک موانعی هست که از حیطة ی قدرت خداوند سبحان خارج است نستجیر بالله باید منتظر بماند دست خودش نیست. خوب هر کدام از اینها را بگوئید مبنای شما به هم می خورد. سومیش که کفر است. اولی و دومی هم که پس اراده صفت ذات نیست.

بنابراین کسی که بیاید بگوید اراده صفت ذات است، این قطعا گیر می کند لذا فکر نمی کنم این شبهه ای که عرض کردم، بعید می دانم کسی این شبهه را حل کرده باشد.

بعضی به خاطر این شبهه گفتند اراده تقریبا مثلا دو پله دارد. یک پله اش صفت ذات است و یک پله اش صفت فعل است ولی این صفت فعل تراوش می کند از آن صفت ذات. خوب این هم باز الکلام

الكلام. اگر آن صفت ذات هست چرا این تراوش نمی کند؟ یا باید این وسط یک چیزی در اختیار خداوند سبحان باشد یا باید یک چیزی نستجیر بالله خارج از قدرت خداوند سبحان باشد.

ما نمی خواهیم بگوییم به این حرف اشکال داریم، چون اشکال به مباحث علمی گرفته می شود. کسی که بگوید اراده صفت ذات است، اصلا قابل تصور نیست که یعنی چه؟ مگر این که بگوید اراده صفت ذات است و همه چیز هم قدیم است. خوب همه چی قدیم است، از فیلسوف سوال می کنیم، متولد چه سالی هستی؟ متولد ۱۳۰۲. دیگر معنا ندارد که سن او این قدر باشد و بعدا بیاید و ...

پس اراده نمی شود صفت ذات باشد. اما این فرمایش متکلمین که اراده صفت فعل است، خوب اشکالاتی که بر فلاسفه عرض کردیم بر متکلمین وارد نیست. فقط یک مطلب را باید متکلمین بپذیرند که می پذیرند، که خداوند سبحان ولو ممکن است صلاح در یک کاری باشد ولی آن کار را انجام ندهد یعنی اگر از خداوند سبحان بپرسی آیا الآن صلاح هست که فلانی پولدار شود؟ بله. پس چرا نمی شود؟ چون نمی خواهیم. اگر بگوییم هر جائی که صلاح هست خداوند سبحان باید آن فعل را ایجاد کند، در واقع همان مسلک فلاسفه است چون اگر صلاح نیست باید بگوییم چرا صلاح نبود؟ آن عدم صلاح چیست؟ لذا اگر کسی بگوید اراده را چه در خداوند سبحان و چه در ممکن الوجود توجیه کند که بتواند این مخلوقات و معلولات و نظام هستی را توجیه کند قطعا باید بپذیرد که اراده صفت فعل است و این طور نیست که هر حا که مصلحت باشد باید او این کار را انجام دهد. آئی که از حکیم قبیح است کار برخلاف مصلحت است نه این که کار بر وفق مصلحت.

می گویند بخل می شود. خوب بشود. آن بخلی که ما می گوییم قبیح است، آن بخل به معنای این است که اگر کاری ضرورت داشته باشد. ضرورت غیر از صلاح است. یک وقت یک کاری ضرورت دارد، مانند بعثت انبیاء مثلا! او باید انجام دهد. ولی یک وقت یک کاری ضرورت ندارد، مصلحت

دارد، خوب است. الآن اگر بنده بروم به زیارت خوب است؟ بله. آقا کاری داری؟ نه. مشکل داری؟ چرا نمی روی؟ دوست دارد. خوب خداوند سبحان هم دوست دارد. نمی خواهد این کار را انجام دهد. اگر غیر از هر کسی هر حرفی بزند لبش بر می گردد به کلام فلاسفه. لفظ عوض کرده.

بنابراین اگر متکلمی بخواهد درست حرف بزند که مرحوم آقای خوئی و شیخنا الاستاذ و فکر می کنم تقریباً همه ی علمایی که با معارف اهل البیت آشنا هستند، ان الله شاء، شاء. مگر در آیه شریفه ندارد که اگر خداوند سبحان می خواست همه ی اهل قری ایمان بیاورند می توانست. ولی این طور اختیار کرده. خداوند سبحان دوست داشت نظامی را خلق کند که در آن امام حسین علیه السلام به شهادت برسد با این وضع. نه این که امام علیه السلام به اجبار به شهادت برسد. والا می گوید به خاطر بقاء دین. یعنی بقاء دین جور دیگری نبود؟ جور دیگر هم بود. خداوند سبحان می توانست این تشکیلات را برای امام حسن مجتبی علیه السلام انجام دهد. چرا این اتفاق نیافتد؟ می گوید مصلحت نبود. خوب یعنی چه مصلحت نبود؟ عقل هم همین را می گوید. اگر قرار باشد که خداوند سبحان هر جایی که مصلحت باشد باید کار را انجام دهد و هر جا که مصلحت نباشد نباید کار را انجام دهد، این چه خدایی شد؟ من اگر به جای این خدا باشم می گویم این خداییم را به نیم شاهی فروختم. این که خدا نیست. ماشین کوکی است. صلاح هم که دست او نیست. چون اگر دست اوست صلاح را ایجاد کند. این مثل این می ماند که شما رئیس جمهور باش ولی هر وقت گفتیم صلاح است این کار را انجام دهی، انجام دهی و هر وقت گفت صلاح نیست، انجام ندهی. این چه رئیس جمهوری شد. باز اگر صلاح در اختیار من باشد یک چیزی. یا این صلاح را خداوند سبحان ایجاد می کند یا او ایجاد نمی کند. اگر او ایجاد می کند خوب چرا ایجاد نکرده؟ می گویند مقتضای نظام احسن این است. نظام احسن این است، گول نخورید. مثل یک مهندس که می گویند مقتضای یک ساختمان خوب این است . می گوید چرا شما چهارتا اتاق قرار ندادید؟ جواب می دهد زمینی که شما دارید کم است. یک

چیزی هست که می گوید احسن این است . نظام احسن است یعنی چه؟ چون نظام احسن در جایی دست و پای انسان را می گیرد که امکانات محدود است. مثلا بنده یک ماشین آجر دارم، می گویم احسن با این یک ماشین آجر این است دیوار را دو متر ببرم بالا چون اگر دو متر و نیم ببرم بالا، سقف زده نمی شود. بله اگر دو ماشین داشتیم احسن این بود که سه متر بالا برود. این آیه شریفه کسی که بگوید که اراده صفت ذات است و صلاح هر جا باید انجام دهد منکر قرآن است چون قرآن می فرماید اگر خداوند سبحان می خواست همه ی مردم ایمان می آوردند و لکن لا یزال یختلفون. مثل این می ماند که من بگویم اگر می خواستم الان کشور را منفجر می کردم. می گویند مگر تو می توانی منفجر کنی؟ وقتی کسی می گوید اگر می خواستم که قدرت داشت و می توانست انجام دهد ولی دلش نخواست. اگر خداوند سبحان نمی تواند همه ی مردم را مؤمن کند پس این آیه یعنی چه؟

خداوند سبحان یک جایی را باید قبول کنیم که آنجا به میل خودش بود. مثل این که من به میل خودم می گویم که این فرش را از این طرف بندازید. بله وقتی این فرش از این طرف انداخته شد، فرش دوم باید کج انداخته شود ولی این دست من است. می توانستم فرش را از اول تغییر دهم. آیا قرآن هم همین است.

لذا این طور نیست که هر چه صلاح بنده باشد خداوند سبحان به او می دهد. بعضی ها را استعداد می دهد و بعضی را نمی دهد. می گوید مگر صلاح نبود؟ می فرماید چرا نخواستیم. یک استادی به یک نفر دو نمره ارفاق می کند و به یک نفر نمی کند. بله این که جلوی او را می گیرند چون می گویند توی استاد تحت یک چهارچوبی هستی. لذا ما زمانی می توانیم نستجیر بالله خداوند سبحان را مؤاخذه کنیم که قبلش یک چهارچوبی در نظر بگیریم. ولی اگر چهارچوب را او درست می کند می فرماید من این چهارچوب را این طور تغییر می دهم. بله بعد از آن که انسان را به این شکل آفرید، پیغمبر مصلحتش این است که از جنس بشر باشد ولی اگر انسان را به شکل ملک می آفرید پیغمبر

هم از جنس ملک بود. این اختیار و این اراده در خداوند سبحان، به این معنا اگر بگیریم کار تمام است که اختیار، مشیت الهی است طرف فعل یا ترک و او هم ولو مصلحت داشته باشد می تواند انجام دهد و می تواند انجام ندهد. این طور نیست که هر جا که مصلحت باشد باید انجام دهد.